

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی
The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

شکل شناسی داستان گلنار و اردشیر

نویسندگان: ۱- امیر فتحی (نویسنده مسوول) ۲- مینا حسن زاده

۱- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهر کرد

۲- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهر کرد

Amir-fathi@hotmail.com - 1

چکیده

در میان حماسه پردازان ایران، فردوسی را دیگری نیست. «شاهنامه ی» او نیز یگانه، جاودان و جاودانه است. این منظومه ی جوشان، چشمه ی آب حیاتی است که به فردوسی نموده اند؛ خوش ترین یادگاری است که در این گنبد دوار همچنان طنین انداز است و خواهد بود.

آن چه در این مقاله مورد بررسی قرار می گیرد شکل شناسی یکی از داستان های بزمی شاهنامه با عنوان داستان گلنار و اردشیر است، که از منظر گفتارها، کردارها، پندارها، قهرمانان، زمان، مکان، آرایه ها، شیوه ی نقل، شگردها و مناسبات اجزاء با یکدیگر و منطق حاکم بر داستان، ارزیابی و بررسی می شود.

نگارنده بر آن است تا با تجزیه و تحلیل این داستان تارنمایی در مقابل خواننده قرار دهد تا با دیدی متفاوت و گسترده به زوایای این داستان بنگرد. امید است که این امکان بدرستی فراهم آید.

واژه های کلیدی

داستان بزمی - تاریخی، شاهنامه، شکل شناسی داستان، گلنار و اردشیر.

مقدمه

شکل شناسی یا مورفولوژی از مصطلحات علم الحیات است و بنا به مندرجات دایره المعارف ها، علمی است که از ساختمان و شکل ظاهری موجودات زنده و غیر زنده بحث می کند. به طور کلی تحقیق در اشکال ظاهری موجودات است. در فرهنگ بزرگ آکسفورد از مورفولوژی به عنوان

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

شاخه ای از زیست شناسی که اشکال جانوران، گیاهان و کانی ها را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می دهد یاد کرده اند. گذشته از این از آن به عنوان شعبه ای از دستور زبان که اشکال واژه ها و قوانین حاکم بر ساخت های گرامری را بر می رسد، سخن گفته اند.

در ادبیات، شکل شناسی عبارت است از تحقیق در ساختارهای آثار ادبی و شناسایی اشکال و گونه های آن هاست. هر نوع تقسیم بندی در ادبیات که بتواند آثار ادبی را بر اساس مشخصه هایی از یکدیگر ممتاز کند از مقوله ی شکل شناسی است. این تقسیم بندی شامل تمامیت ادبیات به عنوان یک کل، نوعی خاص از ادبیات، شعبه ای ویژه از یک نوع و بالاخره یک اثر ادبی می تواند بود. در حقیقت شکل شناسی چیزی جز تجزیه ی ادبیات و تفکیک آثار ادبی از یکدیگر و سرانجام تقسیم یک اثر ادبی به اجزاء متشکله خویش نیست. (سرامی، ۱۳۸۸: ۳-۴). اگر داستان را به تسبیحی مانند کنیم. شیخک درون مایه و موضوع، دانه ها قهرمانان، جابه جا شدن آنها در زیر انگشتان سبزه گردان کردارها، اذکار و اورادی که وی به همراه این جابه جایی ها بر زبان می آورد گفتارها، نیایش و سپاسگذاری از خداوند پندارها و رشته ای که از میان سوراخ های دانه ها گذر کرده و تسبیح را به گونه ی مجموعه ای بسته و به هم پیوسته در آورده، منطق آن خواهد بود (همان: ۸۹۷).

برای مطالعه ی شکل شناسی داستان نخست باید نوعیت داستان های مورد بررسی خویش را مشخص کنیم یعنی تعیین کنیم که بزمی اند یا رزمی، فلسفی اند یا عرفانی، اساطیری اند یا تاریخی، تخیلی اند یا واقع گرا و ...

سپس باید به اجزایی که از آن ها ترکیب شده اند تجزیه شان کنیم و به مقایسه و مقابله ی اجزاء متناظر با یکدیگر پردازیم و مشابهت ها و مابینت هایشان را دریابیم و دلایل قوت و ضعف هر یک را پیدا کنیم.

هر داستان از منظر شکل شناسی قابل تفکیک به عناصر و اجزاء زیر است:

- ۱- گفتارها
- ۲- کردارها
- ۳- پندارها
- ۴- قهرمانان
- ۵- زمان
- ۶- مکان
- ۷- آرایه های ادبی
- ۸- شیوه ی نقل داستان
- ۹- شگردها و مناسبات اجزاء با یکدیگر
- ۱۰- منطق حاکم بر داستان

هر کدام از این اجزاء می توانند از دیدگاه های مختلف قابل طبقه بندی باشند مثلاً قهرمانان داستان می توانند به گونه های طبیعی، مابعد الطبیعی یا به طبقات اجتماعی شان مثل شاهان و شاهزادگان پهلوانان، موبدان، وزیران، افراد عادی و ... تقسیم شوند. به هر حال هر چه طبقه بندی اجزاء یک اثر دقیق تر و کامل تر صورت گیرد امکان نتیجه گیری و بهره یابی از پژوهش شکل یابی بیشتر خواهد بود. وقتی گوینده، شنونده، نویسنده و خواننده ی داستان همه انسان اند، پیداست که قهرمانان داستان از هر سنخ که باشند، دارای شخصیتی انسانی خواهند بود. بنابراین از نظر شکل شناسی همه قهرمان داستان به شمار می آیند و گفتار و کردار آنان، گفتار داستان و کردار داستان است. تنها تفاوتی که در میان است این خواهد بود که داستان پرداز چگونه شخصیتی را برای باز گفت چگونه سخنی یا انجام چگونه عملی و بالاخره انتقال چه پیام و درون مایه ای به کار گرفته است. شکل شناسی قوانین حاکم بر جوامع داستان ها (منطق)، روابط متقابل و پیوندهای میان افراد این جوامع (شگردها و مناسبات اجزاء با یکدیگر) و بالاخره جهت گیری ها و آرمان های این جوامع (درون مایه ها و پندارها) را مورد بررسی و تحقیق قرار می دهد. پیداست که او به داستان به مجموعه ای اندام وار (ارگانیک) که تمام اجزای آن در عین حال که هر کدام وظیفه ای مشخص و اختصاصی را انجام می دهند و در

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

زشتی و زیبایی سرنوشت یکدیگر تأثیر انکار ناپذیر خواهند داشت، می نگرد و تجزیه ی داستان موجب غفلت او از کلیت ترکیبی آن نخواهند شد، بلکه این نگاه تفصیلی و جزء به جزء در فرجام، امکان امعان نظر او در تمامیت داستان را بیشتر و بهتر فراهم خواهد آورد (سرامی، ۱۳۸۸: ۸-۵).

چکیده داستان

اردوان، شاه اشکانی، از بابک تقاضا می کند که اردشیر- پسر بابک- را به کاخ او روانه کند. بدین ترتیب اردشیر جوان راهی قصر می شود تا هم صحبت فرزندان اردوان باشد. اردوان او را چون فرزندان خود ارج و قرب می نهد. اما این ارج چندان نمی پاید و طی حادثه ای اردوان بر اردشیر خشم می گیرد و به او دستور می دهد که به کار اصطبل مشغول شود. همچنانکه اردشیر به کار اسبان مشغول است، دست روزگار نقشه ها برای وی دارد. از قضا در کاخ اردوان کنیزی زیبا رو به نام گلنار هست که آرام دل اردوان است و اردوان روز خود را با دیدن این زیبا روی خوش یمن آغاز می کند و چنان به او اعتماد دارد که کلید گنج ها در دست اوست. باری، روزی که گلنار بر بام قصر بوده اردشیر را می بیند و عشق او در دلش جای می گیرد. چون روز به پایان می رسد و لختی از شب می گذرد گلنار به سوی اردشیر می رود. اردشیر با دیدن زیبایی او خیره می ماند و نام او را جویا می شود. اردشیر نیز دلباخته ی او می شود و بدین طریق دو جوان دلباخته، روزگار عاشقانه ای می گذرانند تا پس از مدتی خیر درگذشت بابک به قصر می رسد و اردشیر را داغدار پدر می کند.

در این میان اردشیر به فکر راه گریزی از دربار شاه اشکانی است و حادثه ای تصمیم او را یکسره می کند. اردوان از اخترشناسان می خواهد که به پیشگویی آینده بپردازند و آنها چنین می گویند که از کاخ شاه، بنده ای می گریزد و پادشاهی بزرگی را بنیان می نهد. گلنار این خبر را به اردشیر می رساند. اردشیر با شنیدن این سخن تصمیم قطعی به فرار از کاخ می گیرد و به گلنار پیشنهاد می کند که با وی همراه شود و او نیز می پذیرد و تصمیم می گیرند که فردای آن روز فرار کنند. گلنار راهی کاخ می شود. مقداری گوهر و دینار از گنج خانه بر می دارد و در فرصتی مناسب نزد اردشیر می رود. زمانی که به اردشیر می رسد جامی در دست وی می بیند و نگهبان اسبان را خفته می یابد. پی می برد که اردشیر نگهبان را مست کرده تا به خواب رود و آنها بتوانند فرار کنند. به این طریق اردشیر و گلنار سوار بر دو اسب تندرو از دربار اردوان می گریزند. صبح وقتی اردوان می خواهد مثل همیشه روز خود را با دیدن گلنار نیکو سازد، او را نمی یابد پس دستور جستجو می دهد و در می یابد که گلنار همراه اردشیر گریخته است. اردوان همراه با سپاهی به دنبال آنان می تازد و شهر به شهر آنان را تعقیب می کند و از هر رهگذری درباره ی اردشیر و گلنار می پرسد. عده ای گفتند که آن دو را سوار بر اسب در حالی که غُرمی به دنبال شان بوده دیده اند و در واقع این غُرم بخت یا همان فره ایزدی بوده. اردوان دانست که به زودی پادشاهی او به پایان خواهد رسید.

گفتار داستان

مراد از گفتار در داستان های شاهنامه سخنانی است که فردوسی آن ها را از قول قهرمانان داستان ها نقل می کند و با گفتار به طور کلی و زبان داستان سرایی ارتباطی ندارد.

گفتارها در داستان گلنار و اردشیر شفاهی هستند و نامه نیستند که مکتوب باشند. گوینده و شنونده حضور دارند و گفتار طبیعی و واقع نماست.

گفتارهای شفاهی عبارتند از گفت و شنودها، پند و اندرز، گواژه (طعنه و سرزنش)، گفتارهای عاشقانه، پیغام فرستادن، خبر دادن و ... (شمس اردکانی، ۱۳۷۳: ۵۶).

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

گفت و شنودها شامل گفت و شنود قهرمانان با یکدیگر و با خود، گفتارهای عاشقانه، خبر دادن، پرسیدن، پاسخ دادن و ... است. اینک به چند نمونه از این گفتارها اشاره می کنیم.

- سخن گفتن اردشیر با گلنار.

که پر غم دلم را بیاراستی»

«بدان ماه گفت از کجا خاستی

(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۲۸۰)

که یک روز نشکیدی از اردوان»

«چو دریا برآشفت مرد جوان

(همان، ب ۲۳۷)

ز ری سوی شهر دلبران شوم

«بدو گفت گر من به ایران شوم

گر ایدر بیاشی به نزدیک شاه

تو با من سگالی که آیی به راه

همان بر سر کشور افسر شوی»

اگر با من آیی توانگر شوی

(همان، ب ۲۴۳ - ۲۴۱)

که اکنون که با رنج گشتیم جفت

«جوانمرد پویان به گلنار گفت

که شد باره و مرد بی تار و پود

بباید بدین چشمه آمد فرود

از آن پس بر آسودگی بگذریم»

بیاشیم بر آب و چیزی خوریم

(همان، ب ۲۹۱-۲۸۹)

ز گیتی بیدار تو زنده ام

- پاسخ دادن گلنار، اردشیر را.

«چنین داد پاسخ که من بنده ام

که از من بود شاد و روشن روان

دلارام گنجور شاه اردوان

دل و جان به مهر تو آگنده ام

کنون گر پذیری تو را بنده ام

درخشان کنم روز تاریک تو»

بیایم چو خواهی به نزدیک تو

(همان، ب ۲۱۲ - ۲۰۹)

نباشم جدا از تو تا زنده ام

«چنین داد پاسخ که من بنده ام

فرو ریخت از دیدگان آب زرد»

همی گفت با لب پر از باد سرد

(همان، ب ۲۴۵ - ۲۴۴)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- پاسخ دادن رهنمای اردوان را.

«چنین داد پاسخ بدو رهنمای

که ای شاه نیک اختر و پاک رأی

بدانگه که خورشید برگشت زرد

بگسترد شب چادر لاژورد

بدین شهر بگذشت پویان دو تن

پر از گرد و بی آب گشته دهن

یکی گرم بود از پس یک سوار

که چون او ندیدیم بایوان نگار»

(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۳۰۶-۳۰۳)

- پرسیدن اردوان از پرستندگان..

«پرستندگان را چنین گفت شاه

که گلنار چون راه و آیین نگاه

ندارد نباید به بالین من

که داند بدین داستان دین من»

(همان، ب ۲۷۰-۲۶۹)

- سخن گفتن اختر شناسان با اردوان.

«بگفتند راز سپهر بلند

همان حکم او بر چه و چون و چند

کزین پس کنون تا نه بس روزگار

ز چیزی بیچند دل نامدار

که بگریزد از مهتری کهنتری

سپهبد نژادی و کند آوری

و زان پس شود شهریاری بلند

جهاندار و نیک اختر و سودمند»

(همان، ب ۲۳۴-۲۳۱)

- سخن گفتن یکی از مردم شهر با اردوان.

«یکی گفت زایشان که آندو گذشت

دو تن بر دو باره در آمد بدشت

همی برگزشتند پویان به راه

یکی باره خنگ و دیگر سیاه

بدم سواران یکی گرم پاک

چو اسپه همی بر پراگند خاک»

(همان، ب ۲۸۰-۲۷۸)

- سخن گفتن کدخدای با اردوان.

«چنین گفت با اردوان کدخدای

کزایدر مگر بازگردی بجای

سپه سازی و ساز جنگ آوری

که اکنون دگرگونه شد داوری

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

که بختش پس پشت او بر نشست
از این تاختن باد ماند بدست
یکی نامه بنویس نزد پسر
بنامه بگوی این سخن در بدر
نشانی مگر یابد از اردشیر
نباید که او دو شد از گرم شیر»

(همان، ب ۳۱۱-۳۰۷)

- سخن گفتن اردوان با خود.

«هم آنگاه شد شاه را دلپذیر
که گنجور او رفت با اردشیر»

(همان، ب ۲۷۳)

- پند گفتن جوانان اردشیر را.

«جوانان به آواز گفتند زود
عنان و رکبیت بیايد پسود

که رستی ز کام و دم ازدها
کنون آب خوردن نیارد بها

نباید که آیی به خوردن فرود
تن خویش را داد باید درود»

(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۲۹۶-۲۹۴)

کردار داستان

قدرت اندیشه و شگفتی هنر فردوسی در این است که در عین حاکم دانستن جبر، تقدیر و سرنوشت بر کردار قهرمانان داستان هایش، آنان را دست بسته تسلیم نیروهای فراطبیعی نمی کند و از داشتن سرشت و منش انسانی و پویه در راستای اختیار و انتخاب و باز شناخت نیک از بد به کلی محروم نمی دارد. اگر جز این بود، داستان ها فاقد هیجان عاطفی و شور فکری و فلسفی می شد و شاهنامه تبدیل به نمایشگاه عروسک ها با آدمک های بی اراده می گردید (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۸۸).

کردار یا خویش کاری یعنی عمل شخصیتی از اشخاص قصه که از نقطه نظر اهمیتی که در جریان قصه دارد، تعریف می شود و خویش کاری ها از سازه های بنیادی یک قصه می باشند و در واقع گفتار، کردار، صفات قهرمانان، این ها موتیف های (motif) داستان هستند.

کردارها شامل:

۱- کردارهای طبیعی مانند: نخجیر کردن، آیین و مراسم و ...

۲- کردارهای تزینی مانند: عکس کشیدن و ...

۳- کردارهای مابعد طبیعی مانند: طالع بینی، خواب دیدن و ...

۴- دیگر کردارها مانند پیش بینی، ازدواج، توطئه و خیانت، به نتیجه رسیدن توطئه و خیانت، لشکر آرایی، آمدن، به اجرا درآمدن کاری، بازگشت، عاشق شدن، فرار و ... هستند (پراب، ۱۳۶۷: ۱۵۳).

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

پیش از پرداختن به مصداق های شعری در باب کردار قهرمانان داستان، لازم است به ازدواج که یکی از پارامترهای کردار قهرمانان است بپردازیم. ازدواج کرداری است که در داستان مصداق شعری ندارد اما مهم و قابل توجه است.

در داستان گلنار و اردشیر ازدواج عاشقانه از گونه ی ازدواج با دشمن است (اردشیر با گلنار کنیزک اردوان) این ازدواج بر اساس انتخاب و کاملاً آزادانه و با انگیزه ی عاشقانه صورت می گیرد. در این نوع زناشویی عشق نشأتگاه زنانه دارد به طوری که گلنار به هر ترفندی شده است خود را در برابر دیدگان محبوب خود ظاهر می کند. این ازدواج گر چه پیوند با دشمن است در جهت حفظ مصلحت و آرامش کشور است.

از ویژگی های این ازدواج تعهد و پیمان داری است که در هر دو طرف بنا به هدف خاص خود از این ازدواج با یکدیگر پیمان می بندند. بی تردید یکی از مهم ترین عوامل و انگیزه های خوش آمد و عشق گلنار نسبت به اردشیر زیبایی و خوش اندامی و خصوصیات مردانگی اردشیر است. در این ازدواج اردشیر و گلنار هر دو در شرایط سخت و خفقان آوری قراردارند. چنان که گلنار از رهگذر عشق و لطف و ایثاری که در حق اردشیر روا می دارد محبوب خود را در بند محبت و عشق اسیر می کند. پیشنهاد ازدواج آشکارا از طرف گلنار مطرح می شود و از اردشیر می خواهد که با او کام بیازد.

اینک به برخی از این کردارها اشاره می کنیم.

- عاشق شدن با نخستین نگاه.

گلنار کنیز و گنجور اردوان شبی از فراز بام اردشیر را می بیند و دل به او می دهد.

«چنان بد که روزی بر آمد بام دلش گشت زان خرمی شاد کام

نگه کرد خندان لب اردشیر جوان در دل ماه شد جایگیر»

(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۲۱۲-۲۰۰)

- عبارانه رفتن گلنار به دیدار اردشیر.

«کمندی بر آن کنگره بر بیست گره زد برو چند و بپسود دست

بگستاخی از باره آمد فرود همی داد نیکی دهش را درود

بیامد خرامان بر اردشیر پر از گوهر و بوی و مشک و عبیر»

(همان، ب ۲۰۵-۲۰۳)

- خرامان آمدن گلنار نزد اردشیر.

«بیامد خرامان بر اردشیر پر از گوهر و بوی و مشک و عبیر»

(همان، ب ۲۰۵)

- در آغوش گرفتن گلنار، اردشیر را.

«ز بالین دیبا سرش بر گرفت چو بیدار شد تنگ در برگرفت»

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(همان، ب ۲۰۶)

– اعتراف کردن گلنار به عشق خود نسبت به اردشیر.

دل و جان به مهر تو آکنده ام

«کنون گر پذیری ترا بنده ام

درخشان کنم روز تاریک تو»

بیایم چو خواهی بنزدیک تو

(همان، ب ۲۱۱-۲۱۲)

– غمگین شدن اردوان از مرگ بابک.

پر از غم شد و تیره گشتش روان»

«چو آگاهی آمد سوی اردوان

(همان، ب ۲۱۵)

– راه گریز جستن اردشیر.

وزان آگهی رأی دیگر گرفت

«دل از لشکر اردوان بر گرفت

بهر سو همی جست راه گریز»

که از درد او بد دلش پرستیز

(همان، ب ۲۲۰-۲۱۹)

– آوردن اردوان اختر شناسان را تا طالع شهریار را ببینند. این کردار از زمره ی کردارهای ما بعد الطبیعی است.

ز اختر شناسان روشن روان

«از آن پس چنان بد که شاه اردوان

همی باز جست اختر و راه خویش

بیاورد چندی بدرگاه خویش

از آن پس کرا باشد آموزگار

همان نیز تا گردش روزگار

بدان تا کنند اختران را نگاه

فرستادشان نزد گلنار، شاه

نگه کرده شد طالع شهریار»

سه روز اندر آن کار شد روزگار

(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۲۲۵-۲۲۱)

– رفتن اختر شناسان نزد اردوان و آگاهانیدن وی از اختر و طالع خویش.

که بگشاید آن راز با اردوان

«چهارم بشد مرد روشن روان

ز کاخ کنیزک بر شهریار

برفتند بازیچ ها بر کنار

همان حکم او بر چه و چون و چند

بگفتند راز سپهر بلند

ز چیزی بیچند دل نامدار

کزین پس کنون تا نه بس روزگار

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

که بگریزد از مهتری، کهتری

سپهبد نژادی و کند آوری

و زان پس شود شهریاری بلند

جهاندار و نیک اختر و سودمند»

(همان، ب ۲۳۴ - ۲۲۹)

- گریستن گلنار.

«همی گفت با لب پر از باد سرد

فرو ریخت از دیدگان آب زرد»

(همان، ب ۲۴۵)

- گلنار که گنجور اردوان است. با نیرنگ پاره ای از گوهرهای گنج شاهی را بر می دارد و با این کار به ولی نعمت خویش خیانت می کند.

«کنیزک در گنج ها باز کرد

ز هر گوهری جستن آغاز کرد

ز یاقوت وز گوهر شاهوار

ز دینار چندانک بودش بکار

بیامد بجایی که بودش نشست

بدان خانه بنهاد گوهر ز دست»

(همان، ب ۲۵۱ - ۲۴۹)

- فرار دو دلدا، پس از برداشتن پاره ای از گوهر های گنج اردوان، سوار بر دو اسب سپید و سیاه به سوی پارس.

«جهانجوی چون روی گلنار دید

همان گوهر و سرخ دینار دید

هم اندر زمان پیش بنهاد جام

بزد بر سر تازی اسبان لگام

پوشید خفتان و خود بر نشست

یکی تیغ زهر آب داده بدست

همان ماه رخ برد گر بارگی

نشستند و رفتند یکبارگی

از ایوان سوی پارس بنهاد روی

همی رفت شادان دل و راه جوی»

(همان، ب ۲۶۱ - ۲۵۷)

- آگاهانیدن دبیر، اردوان را مینی بر این که اردشیر اسبان آخور را برده و فرار کرده است.

«بیامد هم آنگاه مهتر دبیر

که رفتست بیگاه دوش اردشیر

وز آخر ببردست خنگ و سیاه

که بد باره ی نامبردار شاه»

(همان، ب ۲۷۲ - ۲۷۱)

- دو دلدا به آگیری رسیدند و قصد کردند در آن جا استراحت کنند.

«از آن تاختن رنجه شد اردشیر

بدید از بلندی یکی آگیر

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

که اکنون که با رنج گشتیم جفت

جوانمرد پویان بگلنار گفت

که شد باره و مرد بی تار و پود

بباید بدین چشمه آمد فرود

از آن پس بر آسودگی بگذریم»

بباشیم بر آب و چیزی خوریم

(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۲۹۱-۲۸۸)

پندار داستان

پندارها نشان دهنده ی مضمون و درون مایه ی داستان و فلسفه ی بینش شاعر و قهرمانان داستان می باشد. در واقع اعتقادات حاکم بر داستان همان پندارهای داستان هستند.

پندارهای حاکم بر داستان شامل پندار عاشقانه، حکمی، مکافات عمل و نام جویی، حاکمیت قضا و قدر بر سرنوشت، بی وفایی جهان، تأثیر ستارگان و روزگار بر سرنوشت، تضاد، ابهام کار جهان، کین و ضرورت باز خواستن آن و ... است (شمس اردکانی، ۱۳۷۳: ۲۳۶-۲۳۴).

داستان گلنار و اردشیر سرآغازی بزمی و عاشقانه دارد اما رفته رفته چهره ی داستان رزمی می شود. عشق گلنار، کنیزک اردوان به اردشیر باعث فرار و بعد از آن پدید آمدن سلطنت ساسانیان می شود (صفا، ۱۳۸۹: ۲۴۶). این داستان از جمله داستان های عاشقانه ی بخش تاریخی شاهنامه است. ویژگی مهم داستان های عشقی شاهنامه حالت مینیاتوری و کارکتر بیرونی و درونی قهرمانان زن آن هاست. ظاهر همه زیباست و اوصاف زیبایی هایشان در محتوا یکسان است. کارکتر درونی آنها نیز درست موافق تصورات مردان باستان از زن است. کم و بیش همه در جستجوی کام از نام می گذرند.

در واقع می توان گفت پندار حاکم بر این داستان پندار عاشقانه است.

اردشیر دوستدار زیبایی زن است و کم و بیش از برآورده ساختن نیاز جنسی خویش روی بر نمی تابد و شاید همین مورد باعث ماجرای عاشقانه ی او با گلنار می شود. در این داستان به خوارمایی زن اشاره شده است. گلنار دزد و خائن و هوسباز است. او گوهرهای گران بهای گنج اردوان، ولی نعمت خویش را در اختیار اردشیر می گذارد و با هم به پارس می گریزند. در این جا سه نکته قابل توجه است: الف- عشق گلنار به اردشیر موجب می شود گلنار تمام محبت ها و خدماتی را که اردوان، ولی نعمت او در حقش کرده فراموش کند و به سرورش خیانت کند. پس گلنار به راحتی توانسته چشمانش را به روی تمام خوبی ها ببندد و در عوض فقط به اردشیر ببیند (عشق آدمی را کور و کر می کند)؛ ب- اردشیر از جانب اردوان تحقیر شده و در جایگاه اسبان می خوابد. عشق گلنار نسبت به او اگر چه قطعاً یک طرفه نمی ماند اما گلنار وسیله ای می شود برای کین جویی و انتقام. این کین جویی و انتقام با فرار او همراه گلنار آغاز می شود و در پایان موجب تأسیس سلسله ساسانیان و از بین رفتن پادشاهی اردوان می گردد (کینه جویی و انتقام)؛ ج- وقتی که اردوان از ستاره شناسان می خواهد طالع او را بنگرند و پس از چند روز آگاه می گردد که پادشاهی او توسط سپهبد نژادی در هم پیچیده می شود از تقدیر و سرنوشتی که برای او رقم خورده سخت غمگین می شود و در هم می پیچد (تسلیم شدن در مقابل تقدیر و سرنوشت محتوم).

در توصیف گلنار به عنوان زنی دزد و خائن و هوسباز، فردوسی مقصر نیست بلکه شرایط روزگار چنین بوده و زن به دلیل محدودیت های گوناگونی که از گذشته های دور تا زمانی نزدیک به زمان ما داشته است، ناگزیر در راستای انطباق دادن خود با شرایط و مقتضیات نامطلوب زمان ناخواسته خوی ها و خصلت های ناخوشی را پذیرفتار آمده است. می توان گفت داستان گلنار و اردشیر داستانی است که در آن قهرمانان اصلی با هم زندگی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

مسالمت آمیزی دارند و بخشش و کوشش با یکدیگر در آشتی به سر می برند. قهرمانان به کام می رسند و خواننده و شنونده در پایان آن در جان خویش احساس شکفتن می کند. در روند وقایع آن نیز ملال مخاطب را در خود نمی گیرد. این داستان سراسر شاد است و بخشش و کوشش در روند رویدادهای آن همواره دست در دست هم دارند. در این داستان، گلنار آغاز گر روابط عاشقانه است.

قهرمانان داستان

- اردشیر: اولین قهرمان داستان است. از لحاظ پایگاه طبقاتی جزو طبقه ی شاهان است. او از شاهنشاهان بزرگ شاهنامه است. دارای شخصیتی با ویژگی های خاص خویش است. دل به گلنار می بازد، همراه او به پارس می گریزد و همین کار مقدمه ای برای تأسیس سلسله ی ساسانیان می شود.

- گلنار: دومین قهرمان داستان است. از لحاظ پایگاه طبقاتی جزو طبقه ی کنیزکان است. گلنار کنیزی است در دربار اردوان که با نشان دادن شایستگی از خویش به مرتبتی والاتر یعنی گنجوری اردوان می رسد. زنی نیرنگ باز است که دل به اردشیر می بازد و با ربودن بخشی از گوهرهای اردوان با مرد دلخواه خویش - اردشیر - به پارس می گریزد.

دلبری است که دل از اردشیر می رباید و او را گرفتار خود می کند و سرانجام این دلبری به زناشویی می کشد.

- اردوان: شهریار است که در آغاز اردشیر را چون پسر خود دوست می دارد ولی به دنبال بحثی که میان اردشیر و پسرش پیش می آید، خشمگین می شود و اردشیر را در آخور اسبان منزل می دهد. همین امر موجب خشم و کینه ی اردشیر نسبت به او می گردد. کنیزی به نام گلنار دارد که بدون او شب و روز ندارد. از بخت بد کنیز عاشق اردشیر می گردد و تمام محبت های اردوان را فراموش می کند، گلنار به او خیانت می کند؛ اردشیر بدین وسیله از شاه انتقام می گیرد. هر دو به پارس می گریزند و این سرآغازی برای تأسیس سلسله ی ساسانیان می گردد.

- اختر شناسان: به در خواست شهریار به کاخ می آیند تا طالع او را بنگرند. پس از چند روز راز سپهر بلند را بازگو می کنند مبنی بر این که در زمانی نه چندان دور کهنتری سپهبد نژاد شهریار بلند می گردد و طومار سلطنت او را در هم می پیچد.

- گرم: میش بخت (فرّه ایزدی) که در پی گلنار و اردشیر تازان است.

- جوانان: اردشیر و گلنار را به هنگام فرار از درنگیدن باز می دارند.

نگهبان اسبان، بار سالار، دبیر، مردم، دستور، موبد، کدخدای، دیگر قهرمانان داستان هستند که نقشی کم رنگ در داستان ایفا می کنند.

زمان داستان

تاریخ دقیق داستان گلنار و اردشیر و فرار آنان کاملاً مشخص نیست ولی با محاسبه ی این که سال آغاز سلطنت ساسانیان (جلوس اردشیر) ۲۱۹ میلادی است (رضازاده، ۱۳۸۴: ۷۸) و با توجه به این که اردشیر دوازده سال با اردوان اشکانی و اشکانیان جنگید (آغاز جنگ های اردشیر ساسانی سال ۲۰۷ م)، می توان گفت تاریخ این داستان تقریباً ۲۰۷-۲۰۵ میلادی است.

در واقع فرار اردشیر و گلنار اساس و پایه ای شد برای تشکیل سلسله ی ساسانیان که تا چهار صد سال تاج و تخت سلطنت ایران را حفظ نمودند. زمان های دیگر در طول داستان به روز و شب شدن و طی شدن روز سنجیده می شود.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- زمان عاشق شدن گلنار.

«چنان بد که روزی برآمد بیام

دلش گشت زان خرمی شادکام

نگه کرد خندان لب اردشیر

جوان در دل ماه شد جایگیر»

(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۲۰۱-۲۰۰)

- زمان رفتن گلنار نزد اردشیر.

«همی بود تا روز تاریک شد

همانا به شب روز نزدیک شد

کمندی بر آن کنگره بر بیست

گره زد برو چند و بپسود دست

بیامد خرامان بر اردشیر

پر از گوهر و بوی مشک و عبیر»

(همان، ب ۲۰۴-۲۰۲)

- زمان طالع بینی اختر شناسان.

«سه روز اندر آن کار شد روزگار

نگه کرده شد طالع شهریار

چهارم بشد مرد روشن روان

که بگشاید آن راز با اردوان»

(همان، ب ۲۲۹ و ۲۲۵)

- زمان دزدیدن گوهرها توسط گلنار.

«چو شد روی گیتی ز خورشید زرد

بخم اندر آمد شب لاژورد

کنیزک در گنجها باز کرد

ز هر گوهری جستن آغاز کرد»

(همان، ب ۲۴۹-۲۴۸)

- روزی که گلنار به درخواست اردشیر مبنی بر فرار کردن پاسخ مثبت می دهد، اردشیر از او می خواهد که فردا از دربار بگریزند.

«چنین گفت با ماه روی اردشیر

که فردا بیامد شدن ناگزیر»

(همان، ب ۲۴۶)

- زمان رسیدن اردوان به شهری در بین راه و پرسیدن از موبدان در مورد دو سوار (گلنار و اردشیر).

«بدانگه که بگذشت نیمی ز روز

فلک را بیمود گیتی فروز

یکی شارستان دید با رنگ و بوی

شبی مردم آمد بنزدیک اوی

چنین گفت با موبدان نامدار

که کی بگذشت آن دلاور سوار»

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۳۰۲ - ۳۰۰)

- پاسخ موبد مبنی بر این که چه زمانی آن دو سوار را دیده است.

بگسترده شب چادر لاژورد

«بدانگه که خورشید برگشت زرد

پر از گرد و بی آب گشته دهن»

بدین شهر بگذشت پویان دو تن

(همان، ب ۳۰۵ - ۳۰۴)

مکان داستان

- چنان که از ابیات بر می آید بارگاه شاه اردوان در ری است. جایی که بابک پدر اردشیر، او را نزد شاه می فرستد تا وی را از جمله یلان و سرفرازان ایران گرداند.

ز دیبا و دینار و مشک و عبیر

«بسی هدیه ها نیز با اردشیر

بدرگاه شاه اردوان شد به ری»

ز پیش نیا کودک نیک پی

(همان، ب ۱۴۵ - ۱۴۴)

- با توجه به این که گلنار، کنیز اردوان است بنابراین آغاز داستان یعنی عاشق شدن گلنار نیز در ری اتفاق می افتد. پس مسیر داستان از ری آغاز می شود.

بکاخ اندرون بنده ی ارجمند

«یکی کاخ بود اردوان را بلند

نگاری پر از گوهر و رنگ و بوی...»

که گلنار بد نام آن ماه روی

(همان، ب ۲۰۱ - ۱۹۷ - ۱۹۶)

- با فرار گلنار و اردشیر مکان داستان از ری تغییر یافته و به مکان های بین راه میان ری تا پارس ادامه می یابد. آخرین مکان داستان پارس است.

همان گوهر و سرخ دینار دید

«جهانجوی چون روی گلنار دید

بزد بر سری تازی اسبان لگام

هم اندر زمان پیش بنهاد جام

یکی تیغ زهر آب داده بدست

پیوشید خفتان و خود بر نشست

نشستند و رفتند یکبارگی

همان ماه رخ بر دگر بارگی

همی رفت شادان دل و راه جوی»

از ایوان سوی پارس بنهاد روی

(همان، ب ۲۶۱ - ۲۵۷)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

دیگر مکان ها

- گلنار بر روی بام اردشیر را می بیند و با یک نگاه عاشق می شود.
- گلنار شب هنگام از باره پایین می آید و خرامان بر بالین اردشیر می رود
- شاه، اختر شناسان را به محل زندگی گلنار می فرستد تا در آن جا به کارشان بپردازند.
- گلنار، گوهرها را از گنج خانه می دزدد به اتاق خویش بر می گردد و منتظر می ماند تا شب فرا رسد پس از آن همراه گوهرها به آخور اسبان جایی که اردشیر آنجا زندگی می کند، می رود.
- شاه اردوان به هنگام تعقیب گلنار و اردشیر در دو مکان فرود می آید و از مردم درباره ی دو سوار پرس و جو می کند.

«بره بر یکی نامور دید جای
بسی اندرو مردم چارپای
پرسید زیشان که شیگیر هور
شنیدی شما بانگ نعل ستور
فرود آمد آن جایگه اردوان
بخورد و بر آسود و آمد دوان»

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۸۴-۲۷۷-۲۷۶)

«یکی شارستان دید با رنگ و بوی
شی مردم آمد بنزدیک اوی
چنین گفت با موبدان نامدار
که کی بر گذشت آن دلاور سوار»

(همان، ب ۳۰۲-۳۰۱)

در واقع ازدواج گلنار و اردشیر در سرزمین دشمن اتفاق می افتد. سرزمینی که طبعاً در آغاز مکان همسرش- اردشیر- است، اما در واقع سرزمین دشمن اردشیر- اردوان- است (شفیعیون، ۱۳۸۱: ۱۱۵-۱۱۱).

آرایه های ادبی داستان

تشبیه: عناصر بنیادین تشبیه در روان و کالبد سخن فردوسی، همه دلربا و زیباست. عناصری هم چون رنگ و هیئت و اندام و بوی و دلربایی و طراوت آب، دریا و سراب، پهلوانان، خیال و طبیعت و ... تشبیه را با همه ی ترفندهای ایجاز و اطناب و بلاغت پیش چشم خوانندگان گسترده می کند (تجلیل، ۱۳۸۹: ۱۱).

- گلنار نزد اردشیر همچون وزیر بود تا بدانجا که گنجور گنج های او بود.

«بر اردوان همچو دستور بود
بر آن خواسته نیز گنجور بود»

(همان، ب ۱۹۸)

- گلنار از جان اردوان هم عزیز تر بود در واقع نوعی تشبیه تفضیل است.

«برو بر گرمی تر از جان بُدی
بدیدار او شاد و خندان بُدی»

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(همان، ب ۱۹۹)

– گلنار به ماه تشبیه شده.

«چنین گفت با ماه روی اردشیر»

که فردا بیاید شدن ناگزیر»

(همان، ب ۲۴۶)

نشستند و رفتند یکبارگی»

«همان ماه رخ بر دگر بارگی»

(همان، ب ۲۶۰)

نبودی شب و روز روشن روان»

«چنان بد که بی ماه روی اردوان»

(همان، ب ۲۶۲)

– گلنار چون خورشیدی است که روز تاریک را روشن می کند.

«درخشان کنم روز تاریک تو»

«بیایم چو خواهی به نزدیک تو»

(فردوسی، ۱۳۷۳ ، ب ۲۱۲)

– کشور شب هنگام، همچون قیر سیاه می شود.

«کنیزک بیامد بر اردشیر»

«چو شد روی کشور بکردار قیر»

(همان، ب ۲۳۶)

– اردشیر چون دریا بر می آشوبد.

«که یک روز نشکیمی از اردوان»

«چو دریا بر آشفت مرد جوان»

(همان، ب ۲۳۷)

– پایان شب و شروع روز این گونه توصیف شده که شب، پیری خمیده گشته.

«بخم اندر آمد شب لا ژورد»

«چو شد روی گیتی ز خورشید زرد»

(همان، ب ۲۴۸)

– گلنار سریع همچو تیری از ایوان نزد اردشیر آمد.

«بیاورد گوهر بر اردشیر»

«از ایوان بیامد بکردار تیر»

(همان، ب ۲۵۳)

– غرم به اسب مانند شده.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«بدم سواران یکی گرم پاک
چو اسبی همی بر پراگند خاک»

(همان، ب ۲۸۰)

– جوان و گلنار چون باد دمان می تازند.

«جوان با کنیزک چو باد دمان
نپردخت از تاختن یک زمان»

(همان، ب ۲۸۶)

رخسار اردشیر و گلنار از خستگی چون خورشید زرد شده بود.

«چو هر دو رسیدند نزدیک آب
بزدی دو رخساره چون آفتاب»

(همان، ب ۲۹۲)

– اردوان چون باد دمان به سوی دو جوان تاخت.

«پس اندر چو باد دمان اردوان
همی تاخت با رنج و تیره روان»

(همان، ب ۲۹۹)

– شب چون زنی است که چادر لاجورد خود را گسترده است.

«بدانگه که خورشید برگشت زرد
بگسترده شب چادر لاجورد»

(همان، ب ۳۰۴)

– گرم زیباتر از نگار ایوان که در واقع نوعی تشبیه تفضیل است.

«یکی گرم بود از پس یک سوار
که چون او ندیدم بایوان نگار»

(همان، ب ۳۰۶)

استعاره: استعاره نیز همچون تشبیه در ساختار و تکوین تصاویر شاهنامه نقشی بسزا دارد و فردوسی توانسته با بهره مندی از آن، گونه گون تصاویر زیبا و دل نشین در برابر دیدگان خواننده بیاراید.

– ماه استعاره از گلنار.

«نگه کرد خندان لب اردشیر
جوان در دل ماه شد جایگیر»

(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۲۰۱)

«بدان ماه گفت از کجا خاستی
که پر غم دلم را بیاراستی»

(همان، ب ۲۰۸)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«از آن پس همی جست راه گریز»

(همان، ب ۲۴۰)

سرای کهن دیگری را سپرد»

(همان، ب ۲۱۴)

همی داشت گفتار ایشان بیاد»

(همان، ب ۲۲۸)

ز ری سوی شهر دلیران شوم»

(همان، ب ۲۴۱)

فرو ریخت از دیدگان آب زرد»

(همان، ب ۲۴۵)

کنون آب خوردن نیارد بها»

(همان، ب ۲۹۵)

چو بیدار شد تن در بر گرفت»

(همان، ب ۲۰۶)

سپهبد بمهتر پر داد پارس»

(همان، ب ۲۱۶)

«دل مرد برنا شد از ماه تیز

– سرای کهن استعاره از دنیا.

«جهان‌دیده بیدار بابک بمر

– باد استعاره از آه.

«پر از آرزو دل، لبان پر ز باد

– شهر دلیران استعاره از ایران.

«بدو گفت گر من به ایران شوم

– باد سرد، آب زرد به ترتیب استعاره از آه و اشک.

«همی گفت با لب پر از باد سرد

– کام و دم اژدها استعاره از اردوان.

«که رستی ز کام و دم اژدها

دیگر آرایه های ادبی:

جناس تام

«ز بالین دیبا سر بر گرفت

«گرفتند هر مهتری یاد پارس»

جناس های دیگر

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

سپهبد نژادی و کند آوری»
(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۲۳۳)
ز گیتی بیدار تو **زنده** ام»
(همان، ب ۲۴۴)
بر آشفته و زود اندر آمد به **پای**»
(همان، ب ۲۷۴)
چو اسپه همی بر پراگند **خاک**»
(همان، ب ۲۸۰)
مگر چهر گلنار دیدی به **فال**»
(همان، ب ۲۶۳)
همی رفت شادان دل و راه **جوی**»
(همان، ب ۲۶۱)
نپردخت از تاختن یک **زمان**»
(همان، ب ۲۸۶)
که اکنون که با رنج گشتیم **جفت**»
(همان، ب ۲۸۹)
تن خویش را داد باید **دروود**»
(همان، ب ۲۹۶)
بگردن برآورد رخشان **سنان**»
(همان، ب ۲۹۸)
فلک را بپیمود گیتی **فروز**»
(همان، ب ۳۰۰)
همی داد نیکی دهش را **دروود**»

«که بگریزد از **مهمتری** کهتری»
«چنین داد پاسخ که من **بنده** ام
«دل مرد جنگی بر آمد ز **جای**
«بدم سواران یکی گرم **پاک**
«ز دیبا برداشتی دوش و **یال**
«از ایوان سوی پارس بنهاد **روی**
«جوان با کنیزک چو باد **دمان**
«جوانمرد پویان به گلنار **گفت**
«نبايد که آبی به خوردن **فروود**
«رکبش گران شد سبک شد **عنان**
«بدانگه که بگذشت نیمی ز **روز**
«بدان شارستان اندر آمد **فروود**»

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

(همان، ب ۳۱۳)

واج آرایی

نگاری پر از گوهر و رنگ و بوی»

«که گلنار بد نام آن ماه روی

(همان، ب ۱۹۷)

همان حکم او بر چه و چون و چند»

«بگفتند راز سپهر بلند

(همان، ب ۲۳۱)

بدان موی و آن روی و آن رنگ و بوی»

«نگه کرد برنا بر آن خوبروی

(همان، ب ۲۰۷)

مراعات النظیر

پر از گوهر و بوی و مشک و عیبر»

«بیامد خرامان بر اردشیر

(فردوسی، ۱۳۷۳، ب ۲۰۵)

بدان موی و آن روی و آن رنگ و بوی»

«نگه کرد برنا بر آن خوبروی

(همان، ب ۲۰۷)

ز دینار چندانک بودش بکار»

«ز یاقوت وز گوهر شاهوار

(همان، ب ۲۵۰)

بیاراسته تخت و تاج و سرای»

«بدر بر سپاه ایستاده بیای

(همان، ب ۲۶۶)

تضاد یا طباق

همانا به شب روز نزدیک شد «

«همی بود تا روز تاریک شد

(همان، ب ۲۰۲)

از آن پیر روشن دل و دستگیر»

«جهان تیره شد بر دل اردشیر

(همان، ب ۲۱۸)

نبودی شب و روز روشن روان»

«چنان بد که بی ماه روی اردوان

(همان، ب ۲۶۲)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

کنایه

- تاریک شدن هوا.

«همی بود تا شب برآمد ز کوه»

بخفت اردوان جای شد بی گروه»

(همان، ب ۲۵۲)

- ناتوان و بی رمق شدن.

«بباید بدین چشمه آمد فرود»

که شد باره و مرد بی تار و پود»

(همان، ب ۲۹۰)

- خستگی و رنجور شدن.

«چو هر دو رسیدند نزدیک آب»

بزردی دو رخساره چون آفتاب»

(همان، ب ۲۹۲)

- محروم ماندن و چیزی نصیب نشدن.

«که بختش پس پشت از بر نشست»

از این تاختن باد ماند بدست»

(همان، ب ۳۰۹)

مواردی که ذکر شد تنها قطره ای از دریای بی کران تصویر آفرینی های شگرف حکیم توس است.

در این داستان فقط به آرایه های پرکاربرد چون تشبیه، استعاره، جناس و ... اشاره شده است.

شیوه ی نقل قول داستان

نقل این داستان مثل بیشتر داستان های شاهنامه به شیوه ی سوم شخص است.

شگردها و مناسبات اجزاء با یکدیگر

مقابله به مثل: داستان گلنار و اردشیر به گونه ای طرح ریزی شده است که خواننده در آغاز از خیانت و نیرنگ گلنار دلگیر می شود اما هر چه پیشتر می رود به این می اندیشد که این کار گلنار و درخواست اردشیر از او مبنی بر این که هر دو به پارس بگریزند گونه ای مقابله به مثل است در برابر رفتار اشتباهی که اردوان با اردشیر داشته و او را در آخور اسبان منزل داده است.

ضرورت کین خواهی: شاید بتوان قسمتی از داستان را این گونه تعبیر کرد که «از مکافات عمل غافل مشو، گندم از گندم بروید جو ز جو» شاه اردوان باید می دانست که برخورد نادرست او با اردشیر و مجبور کردن او به زندگی در آخور اسبان بدون شک عکس العمل بدی خواهد داشت.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

همان طور که در جریان داستان مشاهده می کنیم نهال کینه و انتقام در دل اردشیر جوان، رشد می کند تا جایی که همراه با گنجور اردوان به پارس می گریزد و این سرآغاز نابودی اشکانیان و تأسیس سلسله ساسانیان است.

تقدیر و سرنوشت: شاه اردوان سخنان اختر شناسان را درباره ی طالع خویش می شنود سخت غمگین می شود. این نشان دهنده ی این است که او تقدیر و سرنوشت را بر زندگی خویش حاکم می بیند.

فردوسی اعتقاد خویش را به تقدیر و سرنوشت، آنجایی که گلنار عاشق اردشیر می شود، پاره ای از گوهرهای اردوان را می دزدد و همراه با اردشیر به پارس می گریزد نشان می دهد. تقدیر این گونه رقم خورده که گلنار با یک نگاه عاشق اردشیر شود و ماجرا تا آن جا پیش رود که این عشق موجب نابودی اردوان اشکانی و به دنبال آن تأسیس سلسله ی ساسانیان شود.

البته فردوسی در عین حاکم دانستن جبر تقدیر و سرنوشت بر کردار قهرمانان داستان هایش، آنان را دست بسته تسلیم نیروهای فرا طبیعی نمی کند و از داشتن سرنوشت و منش انسانی محروم نمی دارد (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۸۸).

منطق حاکم بر داستان

داستان گلنار و اردشیر از منطقی طبیعی برخوردار است. رویدادها نتیجه ی مستقیم یکدیگرند و علیت و معلولیت بر روند آن ها فرمان می راند. منطق داستان بر واقعیت استوار است و حکیم توس سعی داشته غبار تخیلی بودن را از سراسر داستان بزدايد چرا که این داستان متعلق به قسمت تاریخی شاهنامه است.

منطق واقع گرای این داستان صد در صد زمینی است.

فرجام داستان گلنار و اردشیر خوش است. این داستان نقطه ی مقابل داستان های تراژیک است. در این داستان انسان و سرنوشت با هم زندگی مسالمت آمیزی دارند و بخشش و کوشش با یکدیگر در آشتی به سر می برند. در این داستان قهرمانان اصلی به کام می رسند و خواننده و شنونده در پایان آن در جان خویش احساس شکفتن می کنند. در روند وقایع آن نیز ملال مخاطب را در خود نمی گیرد.

در کل می توان گفت داستان گلنار و اردشیر داستانی بزمی و عامیانه با منطقی واقع گراست که فردوسی آن را به نحوی زیبا به نظم کشیده است.

نتیجه گیری

آنچه از این بررسی درباره شکل داستان گلنار و اردشیر حاصل می شود:

- ۱- یکی از بهترین داستان های بزمی و عاشقانه ی بخش تاریخی شاهنامه است که زمینه ساز تأسیس سلسله ی ساسانیان می گردد.
- ۲- گفتار، کردار و پندار ابعاد اصلی داستان هستند و قهرمان حجمی است که از حاصل ضرب این ابعاد به دست می آید.
- ۳- اگر چه تقدیر و سرنوشت در طول داستان حاکم است اما قهرمانان دست بسته تسلیم نیروهای فراطبیعی نیستند و از داشتن سرشت و منش انسانی محروم نمی شوند.
- ۴- رویدادها نتیجه ی مستقیم یکدیگرند و رابطه ی علت و معلولی بر روند آن حکمفرما است.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۵- نقش فرّه ایزدی پر رنگ و چشم گیر می شود به گونه ای که اردوان با وجود فرّه ایزدی پایان کار خویش را به چشم می بیند.

منابع

- احمدی، بابک، (۱۳۸۰)، *ساختار و تأویل متن*، چاپ هشتم، تهران: مرکز.
- اخوت، احمد، (۱۳۷۱)، *دستور زبان داستان*، چاپ اول، اصفهان: فردا.
- پراپ، ولادیمیر، (۱۳۶۸)، *ریخت شناسی قصه های پریان*، ترجمه ی فریدون بدره ای، تهران: توس.
- تجلیل، جلیل، (۱۳۸۹)، *تصاویر خیال در شاهنامه فردوسی*، چاپ اول، تهران: موسسه ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
- دوستخواه، جلیل، (۱۳۷۰)، «شکل شناسی داستان ها»، *ماهنامه کلک*، دوره سوم، سال چهارم، شماره ۱۶.
- سرامی، قدمعلی، (۱۳۸۸)، *از رنگ گل تا رنج خار (شکل شناسی داستان های شاهنامه)*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شفیعیون، سعید، (۱۳۸۱)، «شکل شناسی ازدواج در شاهنامه» *فصلنامه هستی*، دوره دوم، سال ششم، شماره ۱۲.
- شمس اردکانی، محمد مهدی، (۱۳۷۳)، *ریخت شناسی داستان خسرو و شیرین*، اصفهان: دانشگاه نجف آباد.
- صفا، ذبیح اله، (۱۳۸۹)، *حماسه سرایی در ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فاضلی پور، طوبی، (۱۳۸۴)، «آغاز و پایان کار ساسانیان» *فصلنامه هستی*، دوره دوم، سال ششم، شماره ۲۱.
- فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، (۱۳۷۳)، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، جلد هفتم، چاپ نهم، تهران: نشر قطره.
- مرشدی پور، رضا، (۱۳۷۴)، *ریخت شناسی داستان لیلی و مجنون*، اصفهان: دانشگاه نجف آباد.